

جمع رعیت و بالکسر خطاست رعیت بفتح اول و کسر ثانی از قاموس و منتهی اللار و غیره
بفتح عین خطاست رفاقت با بفتح همزه و کسری که در آن از منتخب اللغات و غیره و بالکسر
خطاست رفعت بالکسر بفتحه و مرتبه از قاموس و منتخب اللغات و منتهی اللار بفتح
خطاست رفاقت با بفتح همزه و کسری از منتخب اللغات و غیره و بالکسر خطاست رمل بفتح
اول و سکون ثانی نام علی است از منتخب اللغات و غیره شصت و نهمی از کسری گوید که
توانی در دل من کرد و همین و انحراف رمل بفتح ر و کسری یا با کسری یا با دو حرکت
ثانی درست نیست و اینکه از منتهی اللار بفتح همزه و کسری مستفاد میشود زلت قلم جامع است زلت
صیغ در سراج اللغات نوشته که زلت زبانی بجای زلت زبانی خطاست و در سخن
از آن زبان تحقیق پیوست که در سخن زرد بجای روغن گاو و غیره محاوره فارسیان
ر با بفتح جلاص بالکسر درست نباشد درین باب بفتح همزه و کسری از منتخب اللغات و غیره و بالکسر
خطاست فصل زامی بفتح همزه و کسری از منتخب اللغات و غیره و بالکسر خطاست
و تاج اللغات و بهار بفتح همزه و کسری خطاست سعدی گوید سه به تشنجه ده شام و آشوب و زخم
سپید از سینه نرق کردم چون نقر زرد و ششت با بفتح همزه و کسری دال بفتح همزه و کسری بفتحه
و دین آتش پرستی را در و اج داده گاهی دال را تبا می خوانند بدل کرده ششت نامند از
قاطع و هفت فلزم و بفتح دال خطاست فردوسی طوسی راست سه می خواند آن زرد
زرد شت را بپزدان گوی آورد پشت را از خطای گوید سه فریب بت پرستان بفتح
فسون خوانی کن چون زرد زشت بفتح همزه و کسری گوید سه چاشکت بر سر بد پشت را از انداخت
آمین زشت را بجا می در سلسله الذهب گوید سه بود با همه سالها بفتح همزه و کسری
آتش زرد شت زره بکسر تین جامه باشد که از حلقه های آهنین سازند و روز جنگ شدانا
شفت اللغات مؤلفه الفصیح و قرینک بهمانگیری و در بیان قاطع و سراج اللغات و بهار بفتح
تفاسر اللغات و بفتح ثانی چنانکه شهرت دارد خطاست فیضی فیضی گوید سه در مع
که جلوه ده شد بچوشن ز خدیگ زره شد ز که با بفتح همزه و کسری خورد از فرسنگ بهمانگیری
عجم و با بفتح خطاست زیادتی در غیبات اللغات نوشته که بیای تختانی زانده محاوره عجم
نست گویم که در کلام فصحی جا بود آخر مصداق عربیه زیادت تختانی است و این هم از آن قبیل
ست میز اصبا گوید سه بر جسم آنقدر که فرودیم همچو شمع باشد یانیه زیادتی اشک واه ما و ل

بزیر خاک غمی را بگردم و درویشی با اگر زیادتی هست حسرتی چند است فصلی در بیان
 سالکس بر وزن آنس و سپهر بر وزن رئیس خادوم اسپا که کشف اللغات و غیره مولوی
 روم گوید سه ساهی کردی در آخر آن غلام بزرگ سلطان سلیمان بود نامش سلیمان بود
 می پیشتر که کانت سالکس بر ذوق بودی غلام استیانت خسر و درین سخن بود سالکس در کلام
 گفته شد بلکه اکثر تحقیق خطبه اش هم کرده اند نام که عبد الواسع یا نسوی از کجا ساقی را مشبع
 آنس نوشت ساقی بالکسر بر یکدیگر می کشی کردن از نتایج اللغات و غیره و بالفتح درست نیست
 سپردن یکسین و بضم آن و فتح مسبوغ نیست سلسله فتح اول و ششم و هفتم صد گران از بریا
 و سراج و بهار عم و بضم تین درست نیست ستمو بضم اول و ثانی جانور چهار پای خصوصاً شتر و
 از کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری و بران قاطع و بهفت قلزم و یکسین و فتح نو قافی خطا
 چنانچه خان آرزو در سراج اللغات نوشته که اینک بعضی ستون نفتح تا خوانند غلط محض است ستمو بضم اول
 و ثانی عاجز شد و تنگ مده از کشف اللغات فرهنگ جهانگیری سراج اللغات و بهفت قلزم و یکس
 اول و ششم ثانی خطاست سحاف بالکسر بر وزن غلاف بدون نون آنچه بر اطراف جامها و وزنه
 مولوی روم گوید سه در جیا پنهان خدمت همچون سحاف دنیا گمان بگم زویر این سحاف بود سحاف
 چون لجه اردو گویند نه محاوره فارسیان و از اینجا است که اکثر تحقیق لفظ سحاف مع النون کرده
 اند سدره بالکسر و زجت کنار سدره المنتهی درخت کناری است بر آسمان مسمی از قاموش تاج اللغات
 و منتخب و غنی العرب کشف و بهار عم و بالفتح غلط است سراب بالفتح بر وزن خراب ریگ بیابان
 و تاج بهر و ماه بیان آب نماید از کشف اللغات و بران قاطع و سراج اللغات و بهفت قلزم و یکس
 خطاست سرکار لفظی است معروف و تعظیم شیخ علی خربین نوشته شد در اکثر سرکار لازم شده داخل
 سپا و گشتند و هم او را در شهرهای عزیز قزاقان آورده و نقل خطبه از سرکار محمد شاه معین شده و که
 ارسال کرده اند ای میرزا با مکتوبی از این سرکار فین این سرنگاشته شرح سرکار غفلت در آن
 و تاج نوای حسرت اللغات از بهار عم و گوید کسی که باین معنی لفظ بندگان انگاشته و شعرائی این
 و از وی آرزو اندازند از تقابل خطبه ایست همان کلام سائده و سفر نامه مذکوره باسی اولی بار
 تاج نوای حسرت قلزم و باین معنی از خطبه ایست بیدار و بهار عم و ششم بعضی فرستاده اند
 بیدار و بهار عم را نامده شعرا از کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری و بران قاطع و بهفت قلزم و یکس
 اول درست نیست معنی بفتح اول و کسر ثانی و ششم اول خطاست سراج بالکسر از بهار عم

تاج اللغات و منتخب اللغات و منتسی الارث بهار عم و باین معنی بافتح خطاست سلک بعضی اجزاء
 نوشته که سلک رسته است و معنی سدل که بندی لژی نامند درست ندارد گویم که آری معنی تحقیق
 رسته باشد فی الصحاح السمط الخیط ما دام فیہ نخرز و الا فهو سلک ما مجازاً یعنی سدل هم گرفته اند قاتی
 گوید که گوهر کلمه دل آرای ترا قاتی پیراستی که به سلک گمراهیخته اند و در رخت ظفر آنجاست که بخت
 تو بند تخت بند سلک گمراهیست که کلک تو بند گام به سمت بافتح راه راست در وقت خواب و جانان
 تاج اللغات و منتخب اللغات و منتسی الارث بالکسر خطاست موم بفتح اول باد گرم از صرح و تاج اللغات
 و منتخب اللغات و منتسی الارث کشف اللغات و بهار عم و بضم آن خطاست سخن بافتح بجای
 سه در بعضی سال با وجود تخصص در کلام فارسیان یافته نشد و نه از ایرانیان دارد و بهند مسموع شده آری
 صاحب بهار عم ازین شعر و اله هر وی استناد کرده و توقیف تو درین سن بکام خواش باشد و دعا
 آنکه شوی پیر ناصواب بر آید اما چون نیک بنگرند در نیجاسین بالکسر یعنی عمر باشد و کس انمی رسد کسین رخصت
 سه گوید چه درین باب استعمال فصحا پر ضرورت کتابی سخن در صحت سن بافتح اول است سوک
 بخیران و آنکه این لفظ بندی است قاتی گوید آفتاب درمی چون عروس سوگوار بر سر از گرد سمندر
 نیلگون سحر گرفت به سه بالکسر و فضای با عدد و حرف از بهار عم و غیره فرود سی در یوسف زینجا گوید
 شنیدم ز گوینده و لغز و زب که یوسف بچاه اندرون بدسه روز خاتانی گوید بعد از سه شبه ز او انسان با
 بعد از سه کتب سید فرقان جامی در بیانی بخون گوید که چون یکسه روز حجه کرد و در هر نفری سرخ او کرد
 و جانی که این باشد تحقیق در قطع محسوب و با شبع سین باید خواندند باطهار با چنانکه درین شعر بد چاهی سه
 هر در اهر بلوغ سه سپهر با نگاه چار زن و زبیر این نه شوهر است و او آنکه از تحقیق بهره ندارد در مثال
 شعر بد چاهی سه را باطهار با خوانند و فرماید که بخیر که وجه و نه در همه جا ماقبل نامی تحقیقی منضم باشد
 چنانکه در رساله بالنسویت پس بکلمه ماقبل بالکسر خواندن و باز با تحقیق گفتن یعنی چه و ندانند که نشانی این
 عدم تدبیر است و بدنی است که شمس نویسی خواندن و در چهار المسموع هر چهار کلمه را ازین قاعده آشنا کرده
 بعضیین آسانی از صحاح و غیره و بفتح اول یا سهویت بریادت تختانی خطاست سهی بفتح اول که
 دوم راست از فرسنگ جهانبگیری و بریان قاطع و صراح اللغات بالکسر خطاست فصلین
 محمده شاکر بفتح و ای محله برنده ایست که مانند طوطی سخن گوید و از او منده استانی
 می نامند و بضم ثالث که شهرت دارد و خطاست نیز گوید سخن چون سر کتم از وصف شاکر
 بود برین سخن سنج مبارک شائق فی الصحاح و شائق بود المحشوق و المحشوق هو العاشق

و از این باب که گفته اند علم در شایع بعضی شوق دارد و تا علی دار نزد بعضی اجله عصر هم نوشته که
 شایع عاشق انیسون گفت چه از کتاب لغات و کلام اساتذہ پارس جو از اطلاق شایع بر عاشق
 مستغایمی شود گویم که در غنتی لاری ترجمه شایع از سند علم نوشته اگر خلاف لغات دیگر باشد گویم
 اما در استعمال فارسیان شک نیست شیخ علی آخرین نوشته تشریح خود نمی گفت تا به صحبت آن بغایت
 به شایع قاتنی گوید سه شاه پرستم نه مال و جاه پرستم به عاشق گنجینه ام نه شایع از در و له شایع فرد بر
 نیست عاشق بز در آن تامل آسانیت حال افسر و له مطیع در که اور از مانه شایع خدمت به گدای حضرت
 اور استاره عاشق فرمان شجاعت با فقر و لیری از غنتی لاری و غیره و باضمیمه چنانکه شریف در خطاست
فصل در بهترین بزرگی با معنی بسکون ثانی چنانکه مشهور شده خطاست حافظ شریف فرماید که طابع
 اگر مد و کند و انقش آدم بکفت یا گریه شریف در کشت ز بی شرف شست با فتح بر وزن
 قلابی باشد که بدان مایی گیرند از کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ شیدی و بر زبان ناطق
 بسراج اللغات و بهار عجم و نفائس اللغات و هفت قلزم و بالک خطاست نظامی در شیرین جسم
 گوید سه در آب زلیوان انداخته شست بونه مایی بلکه ماه آورده در دست به شرح با بیت تهر
 در غنتی است که فارسیان این نظار بفتح شین خوانند گمانی موند الفضلا و در غری با کسر صاحب صحیح
 و قاموس تاج اللغات و در اهل لغات عریبه قافله در قافله تحطیم بفتح شین کرده اند اما بعضی بفتح
 هم جانزداشته اند شفا بالکسر است از متوج اللغات و غیره و با فتح با معنی خطاست شفا
 بسکون ثانی مستعمل فارسیانست سعدی گوید سه نظم بر آورده فریاد خوانند که تحت برافت و شفقت
 نامه شکوه در اصل شکوی بر وزن دعوی بود فارسیان الف را به بدل کردند و آنچه صاحب لغات
 نوشته که شکوه بها نوشتن خطاست اعتبار از شاید شریف طهرانی گوید سه دل غمت لب اشکوه
 شیشه تا شکند صد انکند بود هفت مشدی گوید سه دلم زدن تو میسوزد از که شاره گم به نجسانه
 آتشهم از شمع محفل افتاده است به شغالی اغبانی گوید سه یک کخطه نیر و است مراد او در شریف
 شکوه جانسوز بچیز دیگر افتاد و تقاسم دیوانه گوید سه لب خموش شکوه در دل چاره ما کردنی است
 مانده در منزل بکشد و سل در و کردنی است به ملک نمی گوید سه صد شتم و بری ملک یکبار سرت شکوه
 غمتی شمر منده لطف زبانت لال حسنه تا به سلیم گوید سه از بار مصیبت نیست آتنگ شکوه کردن
 چون دست بکشد ما و وار گوش در آورده ظهوری گوید سه محفل کرد چشم و سه به طر شد در غای شکوه
 بیزر جمی با و سبا خواهم نوشت با عری گوید سه چون زخم تازه و دوخته از خون لبایم بیای و ای اگر شکوه

شود و استخراجه بشود و در این شهر مسجدی
 بنا آید و در ۹۰ ساله چون شاه گم و بگردد
 شمشیر با تیر و زخم کرد و در آن از قبیل
 از ششم و شیر خیا که فرزند گار من نگاشته اند
 با تیر و غیره آمده جلال سیر ۵ بمجموعه
 کعبه جوگر دیده ام میجو اجم از سرطی
 و ایرانی اول تاسر تعمیر داشت با خانه
 اندا و در گرمی تب مروح تا شیر ندارد
 میرزا اصا ساسه بهل مشهور است بر این
 از گرم و سرد روزگار آب آتش میکند
 تیرگی آید با خوانی در هوا صید این
 حیات از جوهر شمشیر آید و در گویان
 کسی نیست که شمشیر را با تیر و غیره
 از جناب دارند استعانتش یعنی چه گویم
 زنجیر و غیره مفضلند دارند شمشیر
 مجاز است کمانی بهار عجم و آنچه در عرف
 و اظهار نام روز اول هفته از فرزند
 و خواش هم بکین پنج باشد نظامی در
 شنبه بود ظهوری در ساقی نامه گوید
 است با منیر در قنوی در زوایا گوید
 تا شوره بند نیست شمشیر شمشیر
 قاطع و بیعت قازم و شمشیر چنانکه
 دارند اندرین شهر مسجدی شمشیر از
 ندیدی بجای شمشیر می گویم خداوند
 دست ندارند اما درین باب حق است

با فتح چشم بزجاج اللغات و قشرب اللغات و قشرب اللغات کشف اللغات و با لضم خطا
 و ایربایبیر خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت و با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 شاکست شیخ شیرازی گوید که یکی بیدم از عجم رود و با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 درت گوید که در عجم فارسیان نیاید از شیخ خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 کند و میت از دشت خیالشن شیخ خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 نهدی کرد با شند و المدهم با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 لاریت به عجم و رخیان این نوسته که به لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 در لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 نام می ست که میزان شعر با شند و المدهم با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 لکسرتوش زندگان کردن از قلوب اللغات و قشرب اللغات کشف اللغات و با لضم خطا
 و ان صدم حصص با فتح خطا محض است چه این مرکب است از عجم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 به عدد هم با نامند عجمیت با لکسرتوش زندگان کردن از قلوب اللغات و قشرب اللغات کشف اللغات
 اللغات و قشرب اللغات و با فتح خطا محض است چه این مرکب است از عجم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 و قشرب اللغات و قشرب اللغات کشف اللغات و با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 کشف اللغات و قشرب اللغات کشف اللغات و با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 یافت عشوق بدل همان عطش یافت عطش است بعضی حله عصر بسکون ثانی معتزله در مریز
 اسیر گوید به شبها که در سر اسیر گلزار با بتاب ای افکنی گلزاره عظمت بر آسمان جهان با لضم خطا
 بین کناره عجم از قشرب اللغات و قشرب اللغات کشف اللغات و با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 هیچ اللغات و قشرب اللغات کشف اللغات و با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 خطاست چه این لفظ عربی است و در عربی ای ای می نیاید شعر عجم با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 ای عجم و در قرآن السعدین گوید در مریز جان گشته بگلزار طیب در مریز عشاق شده عند
 بلین سیر از سیرید و دست تو کس ندید و برات رقیب است به در عجم بنوز و عدت عند
 است و عجم مشیر لندی گوید به بلین تر از روح این عند لیب با لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 عجم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت
 قلزمه و بهار عجم غیره نوسته که به لضم خطا به از بهار عجم و ابطال ضرورت

بسوزن شده و خوانند و در غایت است قافی گوید که گفتند از شایسته نام گنبد من
 مقدمه بر رتبه می نیاز که نشسته بضم کاسته و او در غایت و از باغ و غیره و طهار
 حیات است عقیدت گوید و بگفتا گوشه و کاش میگوید و نیز از آنکه یکدیگر است
 است تازی است بهرین لفظ عربی است آرزو و زنگیا بان آرزو شده که کت است کت تازی
 از زیر کی و انانی و اینکه کت فارسی شهرت دارد و نام است که نسبت به تشدید یا را
 بنام هم استخوان کرده اند سحری گوید که کوزه و سالی مشکین که از آن است در صده
 پیش که نسبت یک پالانیت فصل کانت فارسی بگازر جامه شوب برای جوین است
 که بعضی بدان بگازر خوانند خان آرزو و در سراج اللغات تجلیه اگر کرده و حق بجانب است
 قین همچون پذیرفتن و گزاردن در انامی آن احتمالات کرده اند که و کسرت اول و فتح ثانیه
 ن از بهار هم زنجیره و بضم ثانی پیتا که شهرت دارد و نام است سعدی گوید که نام بعضیا
 را در گوید که در چنین سینه میسرود و امیر خسرو در مطلع انوار گوید که مرده به آن خر که زهر دو
 بهر جامه میس گر و جامی گوید که تا هم خرگ کن باشد و کاس منو بهر جامی بودم خسرت
 نانه که در نفسی نیاضی گوید که تا چند نل جسته خوان کرد و نیمه این دول بسوزم و اول گیر
 هم گروه بضم اول و ثانی جماعت مردم از بر بان قاطع و بدین هم بهفت قلم و بیخ اول
 است نیست که بکسر اول بهمان عقده از مبداء لفظی و بر بان قاطع است سراج اللغات و بهار
 بفتح ثانیه چنانکه در عرف توام شهرت دارد و درست نیست نفعانی در مخزن اسرار گوید که
 که سوخت کشاید کرده بگریه از آن خنده پیوست به سحر کی شیرازی گوید که برندان کانی
 ر به که در خانه دیدن با بر و گره با امیر خسرو در حران السدین گوید که از غنایت فکند با بر و
 که کین کرد کمان را بر و به مولوی جامی در ایلی مثنوی گوید که ای که کسینش گره بود
 ن صبر شعله بود و فلان نغمی در لفظ نامه گوید که کمان کیانی در آرزو به و قبضه میان دو
 و عربی شیرازی گوید که سوزن عیسی همه بند گره بیک شمشیر هم ناسوره خیزن گوید
 نواز بسته کارش گره و عطارد قلم را از او به گفت زه گزاردن او اگر درون بدانکه نزد بعض
 ن اعلای آن برای جوین است و بدان بخدمت چاک در اصل لغات فرس اول و ال نغده
 زو بعضی درست است بخت آنکه نزد سنیان فارسی زبان بخدمت دو و در دارد
 حتم مفاصله و چنداگر کتب مطبوعه ایران در نسخ علمی نسبت اکابر بخدمت بدان

شد و پذیرفتن که این قبیل است همین حال دارد گزانت بکسر اول بود و در سوزن از فرنگ
 جهانگیری و بران قاطع و بهفت قلمم و بهنم اول نیز آمد و در فتح در دست نیست
 اول و فتح تانی و سلوان کانت و کانتی در خطاست نظامی در پستی چون گوید سلطان
 بند کسست با چون حلقه کعبه دید در دست یا سیدی شیرازی گوید سینه چون شمشیر بریدند
 کسست با بد پستان ما در و آویخت دست با میر خسر و در پستی چون گوید سینه از حلقه
 برون جست در بحر برید و رفته بگسست در فیضی فیاضی گوید در تابی از کند طره بد
 دان آمد بهال مرغ و در دست کلمن باضم تشنگاه و حمام و مانند آن از بران قاطع و غیره
 خطاست چه این نظام کب است از کلمن یعنی انگر که بجم باشد و خن مخف خانه و شمشیر
 اول است بر شمشیر گات سوزنی گوید سه شکوه پوشش تو و شمشیر ترا چه زینین در کلمن گوی و
 ناکاش گویش گلیم کسرتین کسرتین معروف از بهار جم و ابطلان و غیره در دست و فتح اول خطا
 کلمن شک حرف او کاش گات فارسی است نام طاهر می معروف از موند الفضل و غیره
 جهانگیری و بران قاطع و بهفت قلمم و در مخزن القواد نوشته که گات تابی جهانگیری
 غلطت گواه باضم شاید از بهفت قلمم و غیره و پانچ در دست نیست گوید سینه
 گویند نیز باشد با ما و خصیص آن با ما و به خط است کیومرث بفتح کاف نذر و فتح
 تابی شاهانه نو تانی نام با و شاهی از به خطان هم که گشتن معنیان با و شاهی کرده در
 که بکانت تلمی و شاه مشته شهرت و بعد و دست چیست چرا که نزد خینیان فارس تابی
 داشت کیومرث شاهی و شمشیر آن به خطا و گونه که از شدت فرنگ جهانگیری و غیره
 بران قاطع و چینی به ایت و بهفت قلمم و در تحقیق نیست آنچه خان آرزو و در
 نوشته که کیومرث بکانت تابی و شاهی مشته عرب است حاصل لام - لاشر بجز
 نوشته که معنی تون مرد و بندیت و زخم کمران همین است و آنچه صاحب حیات اللغات
 لغت ترکی نوشته باشد در آنجا گوید شمشیر شمشیر شمشیر تابی گوید سینه با همین
 در این خطی بود و در اقامت نامش همای کسند که نه کسرتین و در شمشیر و در
 در آن به خطا به تیرا لاش شمشیران است و از تابی بفتح بول چه گوید و بضم شمشیر
 و اندک بعضی غلطت است با کسرتین پیکری که در حران از جامع سازند و باری هم
 در خطی در صحیح و کلمن و منتخب لاش و تابی القوات و غشی در ادب و کشف اللغ

بودن زمین از بهار عجم و با الفتح خاست مسرت نشخ نیم خوشی از تاج اللغات و غیره و دست
 چنانکه شهرت دارد در خطاست مسموم و با بنم مسموم فتح زمین و تشدید داد مفتوحه سیاه کرده شد
 سینه ام مفعول است از تسوید و مسوده بنم اول و سلکون اوم و فتح سوم و تشدید اول سیاه صید و ام
 ناعل است از اسوداد با بخله در پارس بمعنی چیزیست که سرسری نویسد تا بار دیگر به غا آرنده برود
 طور مستعمل است اما اول فصیح است از ثانی بیامی گوید سه در سواد طرفه که گروه مسموم بود و علامت
 کرد در همه عالم مسموم و مسوده با الفتح و تحیف داد و چنانکه بر اسند عامه جاریست و برست نیست
 مشاطه بفتح اول و تشدید شین معجزی که عروس را آراید و شان زیند و سر مه کشد از منتخب اللغات
 و کشف اللغات و خیالان و لغات و لغات و بهت فلزم و با بنم خطاست مشکور مشهور و
 پسندید و بعضی شکر گزار چنانکه گویند از احسان فلان ممنون و مشکور ام درست نباشد چرا که
 مشکور است محسن تواند شد نه صفت محسن الیه مرضا لکنه بفتح چهارم نه بکسر آن چه مصدر است
 از باب مفاعله که بفتح عین آید معارف بالضم عفر کرده شده از منتخب اللغات و غیره و با الفتح
 خطاست مکرمت بضم رای همه بزرگی از صراح و قاموس تاج اللغات و مصباح منیر و مفتی
 ارباب و بفتح آن غلط است مکنش بالضم قدرت و توانگری از منتخب اللغات و با الفتح خطاست
 ملکیت بالفتح مواضع که در بلکه آید از تالی اللاب و غیره و بالضم غلط است مکنش بمعنی
 احسان کردن و نهادن در کلام فارسیان شایع است اما بمعنی عجز و خوشامد که اردو گویان
 ترکیب فارسی استعمال کرده اند در فارسیست آن اکثران را تامل است چنانچه بعضی جمله
 عصر در کتاب خود انکار فارسی بودن آن کرده و باین معنی لفظ هندی انباشته گویم اسناد
 که بعد تفحص بلیغ بهم رسیدت می افتد امیر خسرو گوید در خطای بمنت یک طرف آن شوخ تنها کلمات
 وصال که یکی از تا و شوای بجم است در تعریف فارسی سر آید ع دران رضوان بمنت گشت فرود
 ملا محمد باقر فاضل زنده رانی گوید سه ماه من لطف کن از خانه بدون آنی دی بکه بجان آدم از منت
 در بانی چند منصب بعضی اجاره عصر تعلیط فتح صادر کرده و صرف کسره روا داشته و نداند که
 فارسیان صرف کرده بلب و تب قافیه کرده اند میرزا اصالب گوید سه مکن و درید احسان گوئی گر
 سه واری بکه باشد با درستی لنگر آرام منصب را و میرزا جلال با سر گوید سه غزل و منصب
 بدو یک مناسبه دل است بکردنی در عدم این مشتق که منصب خواهی متکرر بضم میم و فتح کاف
 در بانی چند منصب بعضی اجاره عصر تعلیط فتح صادر کرده و صرف کسره روا داشته و نداند که

توانی در قفسه گوئی توانی از شکر و غیره آمد گوید و این که در اکثر کتب در سر بر روی زبان
 کتب که در تکریم و شکر هو او و کتب در میلاد از تصرفات فارسی است و آنی گوید و خاصه این
 راه در جبهه کوهانی بسیار عجیب با کربان او از بهر بود و شکر دین او تر است و در روز تولد شاهنشاه است
 در در سینه نشین به هر که گویی مستی و در زمان با و از ارام باین کسانیکه تحلیله کرده اند از تحقیق است
 در روز میلاد از آن شاه چهار ریح نبود است و در این چهار با هم مخلط شده است با لغت شکر از آن
 لغات و تاج لغات در بهر ریح با غایب خط است نه و با لغت از زبان و بوقت قفسه و کسی که با آن آورده
 کرده چه این مختص نزدیک است که با لغت باشد بیشتر با کس که قصد کردن از نمودن انضام و بهمان قانع و
 نظایر لغات و با لغت خط است به این لغت بیشتر است که با کس که از لغت با کس که از لغت باشد لغت لغت
 کردن از متون لغات و مصباح میرویشی الارب بهار نجم و با لغت خط است لغات الارب و کس که از صراح و
 متون تاج لغات و لغت الارب بهار نجم و با لغت خط است لغات الارب و کس که از لغت لغات و لغت الارب
 کشف لغات و آنچه با لغت شکر و در و خط است لغات الارب لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 که بجز صاحب لغات کسی نآورده و دیگران که لغت در دست کانی پیدا نرند در صحت این کلمه کلاسه ندارند
 اما بعضی توانی صحیح نگارند گویند که لغت بعضی برناستن از بیار است نه بعضی ناتوانی گویند که اگر
 لغت این کلمه صحیح است تا بعضی ناتوانی از مجاز باشد چه داده است لغت این را از توانی لازم
 است فی تاج لغات لغت با تحریک از بیاری برخواستن از لغت لغت من مرغه برخواست از بیاری
 خود یعنی ندرست گردید اما هنوز ناتوانی باقی است از لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 یا نه نادر محاوره لغت لغت کلمه صحیح است و هم بعضی ناتوانی شیخ علی خردین نوشته لغت لغت
 آنکه بیاری من روی با خطا لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 روزه شکر ناچار با لغت و لغت تمام از لا بوب بصوب سلطان نیور حرکت نموده قائلی گوید
 چون مدچاره دشمن از صحبت نرسد به یک تن نشان از لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت لغت
نقص با لغت کم کردن و کم شدن از لغت لغات و تاج لغات و لغت الارب و بهار
 عجم و با لغت خط است جایی در سلسله اندیب گوید که لغت ناقص ز روی نقص بود
 جنبش کمالان در لغت بود لغت صحیح بکاف تا زیست چه این لغت عربیت و در عربی
 کاف عجمی آمده و آنچه خان آرزو در اصل الاصول نوشته که گاهی شکر در جوهر لغت
 نمایند مثل لغت که لغت کاف تا زیست و اینان لغت کاف فارسی آرزو شاید که از کس

شنبه باشد در نه خوش در شبان شش گشتان ز شش که بکانت فانی خفاست فاشش
 بر کیت از خجای ایران سموع شش که گشت با کانت فانی بجز از افغان استخوان تمام بود
 در آن ایران کجا بافتی بالیدگی از موند الفضا و غیره و با الفضا است شیر و بالکسر زود و قوت
 در فرنگ جهانگیری و فرنگ شیدی و بر آن قاطع و زشت کرم و با الفضا است فصل
 و اول کسر لام و ظهور یافتند و سرشته صینا هم فاعل است از اول و الفضا لام و فاعل
 با از نه رفعت فارسی است قاتی گوید سه سحاب اول از اول و با الفضا است فصل
 چهارم و اول در آن از هر او شیدا با نهادی شیرانی گوید من از حیثی در آن رفتار و اول
 که شیرانی از پشدان خورد ساله پس با صاحب عیاش اللغات و دیگران تالیط کسر لام و فاعل
 با کرده از بیجا است و جاست بالفضا در شناخته و با قدر شدن از بیجا اللغات و غیره و با کسر
 خطاست و صلیت باضم بستگی از متنی الارب و غیره و با الفضا است فصل های
 روز با جرم الفضا نام مادر مستعمل علی بنیاد علیسه اسم از قاموس و غیره و با جرم
 با غله است با جرم الفضا از قاموس و متنی الارب و با جرم الفضا است فصل های
 گوید سه آواز خوردن در شب بجز بودستان تیر و زن که بجز با فاعل شیر از گوید سه شب
 قدر است و شش نام بجز سلام می حتی مطلع الفضا است جرم الفضا از قاموس و غیره و با جرم
 فصل بجز با جرم الفضا است فصل های
 کرده اند اما از خیل اهل ایران سموع شده که مجاوره فصیحی یا بجز با کسر است و اینکه در قافیه
 بجز در جز از ندا غبار اول لغت کنند بجز بر کسر اول و فتح ثانی شیر در زنده از قاموس و منتخب
 اللغات و متنی الارب و کشف اللغات و موند الفضا و کرم اول جنانچه شهرت دارد و خطاست
 با کسر اول نام با دشاهی است که در ظلم معروف است و الفضا اول خطاست با کسر
 تا نیند هر قائل با گویند از کشف اللغات و فرنگ جهانگیری و فرنگ شیدی و بر آن
 قاطع و سلیح اللغات و الفضا است فصل های تا نیند چنانکه شهرت دارد خطاست ملا نومی و همانی گوید سه شب
 مطلع زهر بلبل شوی با پر و بال این موعده بل شوی با ملا نومی و بلبل شوی گوید سه شب
 با کسر اول با ساکن زهر مرد فاعل یعنی در زرد من گوید سه از اختصار ساقی بجز با کسر اول
 شش بلبل همان الفضا است فصل های از کسر اول و با کسر اول و با کسر اول و با کسر اول
 میرزا مستعمل هم در نه الفضا است فصل های با کسر اول و با کسر اول و با کسر اول و با کسر اول

در بیان قاطع و سراج اللغات و بهفت قلم و خان آرزو در خیابان شرح گلستان آرد
 که همان مرکب است از هم که زانند نیزی آید چنانکه سخن آن و همچنین از لفظ اما پس بهمان نیز معنی
 پیدا کردی باشد و در لغت اول بود و در لغت ثانیا شد هر چه لغت برای معنی معین و کسر آن خطاست
 عربی شیرازی گوید که ای طبع فلک نوشته است که در لغت صا سبیده از و هم در ای
 در بر تو سن فلک شرح یزدان گوید که شرح شد نیز هم بود بدین شهر مولانا لغاتی سه گفته
 از شکی لازم است و چون لشکری خاندان نیز هم است با مولوی معنی می باشد آدی را آدیت لازم
 است و عود را که یونباش نیز هم است کسی را استناد بر کسره آن نیز سدید وقت تو یکساری از
 یا پیش مضائقه دارد چنانچه صاحب بهار نجم هم درین بحث بهر حالت **مصلح** یا می تخمائی -
یال بر وزن یال گوگردن اسپ از کشف اللغات و سواد الفضا و فرنگی جهانگیری و بران قاطع
 و سراج اللغات و بهار نجم تا آن گوید که یکی بر سوی اصل استین بران از بشوی یال و درم جلت
 کوه کوه نام و یال زیاد است بجزه مجاوره بتدیانت شیر سب کسره ای بود بدین طریقه از منتخب
 اللغات و غیره و بجز را خطاست خاقانی در کتبه العراقین گوید که بر اندت آب خاک شیر سب
 از آب سبیه بجز شیر سب به طلا آتی درین چون گوید که بر دست ای رسول شیر سب موسی به کما
 خویش حاجب یونان خدای شیرازی در قنوی نشین العارفین گوید که پس آنکه از آن خواهم تا شیر سب
 به بلخایع نام چون نجم ناقب یگان و بکان فارسی بعضی یکس از بران قاطع و بهفت قلم و بکلف
 تازی خطاست یوز کسره **تضم** تخمائی از بود غیره و غیره از ضم را می قرار ملک کردن و باطهار و اول
 چو این آهیت که در لفظ ترکیب است و در لغت معنی است و قبل از آنکه کند و تلفظ نیارند
 خطا کسره در اول آخر

قائده آقا معصوم شیرازی مشغول بر زنگر و رای پارسی دانما در علوم حیه به هم دستگاری تمام
 داشت و قصد بقواد فارسی می گنج داشت از جمله شیرازی است سر سینه کشیده بود و تا سینه
 جدی چشمای با بکوش در بهشت بی زمره که نشانی که عربی باشد و توانی صدق است با سینه است
 همچون سقالت حرکت و کلمه و کلمه در همه شیر و بره یان دران مکان بر سینه شانی با نردارند
 درین ماس با جوت مند جز بیات در این که در دستک و لبش را نیز چون در سینه است
 تحریرش سخن به من فصح باشد نیز میمنت از لفظی که چهار جز نیست و درانی سه حرکت و است
 باشد چون آخرش بوجده نماند و غیره تحریر که در و با هر که جز و درم را کرد از نرد و تحریرش

و آنچه بود در سترش اینکه در نیت و درت توالی این حرکات لازم آید و این بر روش بیان کردن می
 و اندک نون شوق بجمه زرد سحر از آن حضرات که تخطیه بگردن و درین دو عم ترک و کلمه و کلمه
 عظمی و حرکت و شفقت کرده اند می پرسد که بدون تحقیق و تتبع کلام اساتذ و این خامه در میانها
 یعنی چه تا نا تخطیه کار آسان شکرده اند و در پرده تین در سطح اعتراضات بر سائده همدارده اند
 دیدنی است که دعوی این بزرگواران بود که فلان لفظ هندیست در فارسی نیامده و فلان کلمه
 بدین گونه باشد هر کس که چشم بینا دارد درین دانا و درین کتاب ملاحظه کند که چه قدر بوقایط ایشانی
 کرده ام و مردم را راه راست آورده ام با اینهمه ادعای من نیست که آنچه من تحقیق کرده ام
 تسلیم کرده ام کتاب سماوی نیست که در آن خللی نباشد مگر چون ایشان بلا تحقیق و تتبع چیزی
 نگاشته ام و در مسلک تخطیه می با قدم نه برداشته ام اگر گفتار مرا با در نداری لفظی را که خواهی بینم
 نظر منجی با حقیقه الحال پیدا آید فائده بسا الفاظ یابی که در معنی دیگر عربی یا فارسی است و معنی دیگر
 هندی همچون سرپرست که معنی خادم دارد و در اردو عربی را گویند با جمله بدین معنی یا اینکه لفظ دیگر
 پارسی شایع است ایراد این کلمه ترکیب فارسی چه در اردو و فارسی و و انباشد اما اکثر اوقات
 همچنین الفاظ را که بنها بر فارسی یا عربی ناپید و معنی مقصود هندیست استعمالش ترکیب فارسی است. فائده
 لفظی که قبیل لقب و غیره باشد یا فارسی پیش در علم شایع نباشد یا کسی که با و تنهیم مطالب مقصود بود
 ندانسته باشد ایراد آن لفظ هندی باشد یا ترکیبی مضائقه ندارد و نظر نامه شاه ایران دیده باشی
 جانان چنین الفاظ استعمال کرده اند اینجا است که در استعمال ترکیب تو با کجا احتیاج شد نداریم فائده
 کلمه مرحوم و مخور و امثال آن که در صنعت موسیقی باشد اهل زبان بیشتر بر آن معنوی مقدم آید مثال
 شیخ علی حزین نوشته که سید عالی شان میرزا ادور خلعت مخور میرزا عبداللہ است و هم او جای دیگر
 رزم زده که مرحوم میرزا صاحب خطابه فاضل با و عطا فرموده با جمله تقدیم مرحوم ز مخور بر شیخ است نه
 قلیچ چنانکه زخم ناواقفانست آری تا آخر تم صورت جواز دارد و تلا حد را در سبلی گوید سه تاریخ وفات
 فاضلنای مرحوم با کرده اند تم که شد برمت و اصل فائده میرزا قسطلی در نثر فصاحت نوشته
 که کرده با پنج لفظی شده سوای آن مجموع نیست تنگده و نمکده و آتشکده و میکرده و گلشن کرده گوا
 که این استقرار بوجی صورت صحت ندارد احوال کرده با الفاظ بنظم در گذشته آنچه مخور فاضل
 دارم ثبت می افتد آتشکده ترین سه گره در سینه صد آتشکده آتش دارم با لفظ آخر که با سوز
 دل خوش دارم تنگده حزین سده لم از جمله هندی نوری با تنگی سینه لب آدم از ناله

زین سینه کده زین سینه کده و شد دیده ز نظاره آن کوی بود برتوده ششم خرد آینه آسنا
 بچون کده بیز ایندیل سینه خاموشیم چون کرد شور مجنون و آغوشتن جیرت نفسونانی سینه است
 جولان کده بیدار سینه و پرده دل غیر خجالت توان یافت بیچولان کده بر تو ما و اندک کمانا
 بچشم خیره کده حیرت سینه در چشم کرده بند که از تاب بودی شعله در چوین بر پرده بود بالی رخ
 شمس سینه کده حیرت سینه تا نشو حزن انما خیر شد سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 گوشه دین اندر خیر سینه کده حیرت سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 پریشان نظری را خیر کده حیرت سینه تخافل کده خامه ام تن زود بیکر که بی بانگ خیریت این
 خرد کده شکره نظری بشار پوری سینه صافی شوم از کون که در درو صفا شست بود بر عرش زخم جوش کده
 خکده جا نیست دنگده میرزا جلال اسیر سینه اسیر و لکده بیکر کفی از تو بار سوم ساختگی های سینه
 شتاب از هم و کده حیرت سینه با سینه بود طالب بکس نیست بود و کده که خواجده تاشان ایند
 ستم کده حیرت سینه آتش بجان عشق نتدکز خضای دوست با خون گشته دل ستم کده دن و اندک
 دل سینه کده حیرت سینه بر روی تو خیران پریشانی زخم با سینه کده کرده است گریبان سینه
 راست سینه کده حیرت سینه شوم کده کردید گلستان هزاران از فریاد که در ستان دن سینه
 سخن رفت ستم کده حیرت سینه بر همین کینه ام سینه بر ستم کده بچین بکش از ابروان قلب سینه خدای
 و اطلالت کده حیرت سینه ظلمت کده عاصق زمان پهره منور کن چو تا چند روز آرام تاریکی سینه
 عبادت ستم کده حیرت سینه بیدار بعبادت کده جلوه پرستان با جز نقش کف پای تو
 عراب نگر و عبرت کده حیرت سینه شروع کن در عبرت کده روزگار گریست از پنج عشرت کده
 ظهور می شتر سرد و سرایان عشرت کده قال از ستم کده حیرت سینه در دهر حیرت از ستم کده
 امروز درین ستم کده با سینه شده اند از غم ستم کده جلال اسیر سینه بی سرانی ام و غمی چو فراعنه کده
 ایست و خواب آرام زید و از غمی در ستم کده فلاطون کده حیرت سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سوال با کای تو ستم کده فلاطون کده علم و عمل قیامت کده بیدار سینه عمر سینه قیامت کده
 عالم چون آینه های پر ریزه خیا لم کده حیرت سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 سخن شان سخن جان سخن رفت محنت کده نقالی سینه چون جاودت در دل پروردگانه
 محنت کده در منزل شایه توان کرد و هر کده اسیر سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 لطف اگر هست کده ستم کده فغانی سینه روز از سر و جیب کده کوهان کده با سینه

کرده میگردد حافظ شیرازی به بیایمیکده و هر دو از خوانی کن بود و بعد کاخ سیاه کارانند
 نشتر و کرده حزین به غرضش حزین از نفس سینه خراشت که نشتر کرده گردید طبع و
 و حمدت کرده حزین به نافع و آنگاه گرفتند را آوردی ابو حدیث کرده را سواد و
 کرده مغز طرت به کینفر نشتر بودشت کرده یاد او باد پای بسبک خیزی فریاد کجا است و بران
 کرده حزین به عشق آمد و من همه ز خانه بدوشان یاد و بران کرده در خور سیرات از مویان کرده
 حزین به شد از خردش لب صهارزه برآوردید ساجد یونان کرده با سخن کوتاه اگر در کلام آسانده
 هیچ گوی هزار در هر روز از این قیل و قال و حق تحقیق آنست که کرده در احقاق حاجت
 شد جز نیات نداد و فایده میرزا غالب در غیب و بندی نوشته که سرشار معنی برتر دارد معنی
 مست و صفت بیاله آید در صفت شارب و کلمه انکار سرشار معنی مست از میرزا بسیار بعید
 میرزا اصابت نمود آنگاه تو سرشار میکند بودست را خطاب تو بیشتر میکند از آنجای شیرازی گوید
 به گوی با سانس بودی سرو کار بگویی به باوه بودی مست و سرشار فایده بر فی برین شعر
 غالب به در احوال تمام این بود و در عجم اشکارا بود بود اعتراض کرده اند که این در کتب لغت
 بگردد نوشته پس در تقیید اشعار با عجم و اشعار او جیه لازم آید و نه اند که این نقد در اصل در بیت صاف
 و سائیر استمالش کرده و شاعرش در سفر نگردد سائیر لفظ را ضبط کرده و سخن نشتر اول زبان سخن
 پوست که این نقد در پارس به فتح ثالث و بگردد آن بهر دو طور است نظای فرایده نه سر که این
 پرست ایزد پرستو چون در اجد سازد خور مستند فایده حسن طبع میرزا اقبال را تا هم که گفتار
 پاری چون اهل عجم که انما به دارد و یا کلام پاریان همیاید اما عجم اینکه در عجم و هند او شیر
 اکثر کلام میرزا با الفاظ عجمی بود که در بعضی جای رسید که شاعر بعدیل میرزا قسطلی را خط اللحن
 بنوک هم آورده بنیان را خنجر گرفت که از تیره سواد چند عجم امیر خسرو و علی و بعدیل و
 و اندر و آزاد و قیل و غالب بفرمودیم بهر حال مستند از گزین تا بگردد انما میخند است و
 پاریان کلام در ایشان دیدند و سیدتم و پسندیدند اگر جاسه خطا سر زده باشد مقتضای است
 است بجز کلام فرید کار گفتار نیست که یکنه از عیوب باشد بی منی که جان آزد و با شیخ است
 علی حزین در وقت و بر کلامش استقامت نهاد و کتاب نگاشت موسوم به تفسیر العاطفیر
 اکثر و عمل ادب است بواسطه چنانکه در مساله قول فعلیل روح و مغز و موزنا صهبانی در فتح است
 شکل نیست که بعضی جانی بجانب معترض است حامیان شیخ پیراندا خند و اعتراف بخطای

و در این روز را سوگند می‌نورم که از عالم اخلاط آن کسان که کوس من الملک نوازند تا الهام دارم
 و اگر او باغ که موی و باغ کسی باشد باطل اظهار اخلاط بقاوت عامه مضائقه ندارد و این بقدر
 سخن و سخن یعنی چه آنچه میرزا غالب از انصار صاحب بران قاطع و قتیلیان وید و شنید یا دانش کرد
 دوست فایده یکی از معاصرین در شوقی طفل با بر مرده را قلم نوشته بود و سخن آن با و را و بختند که
 هر دو در نامه مندرجه بود مرده را بپایم چون سندان داشت که سدا و اصل خوش فرمود حق انکه بجهان با با
 که نام سطلی است عریض تر از این از روی قدرت است نه از زور یا می شیرازی و صفت تصاب
 بچه بود مرده که پدیده نیست همیشه جهانگیر شد و غایت از خوردن خون شیر شد و از همه عقاب
 و از همه صبر زانما میزد و بهر آن را بر سر در کشید نه حال آنکه او پس بر منصور بود که کسین
 نه از بر توان شهنشاه کند و در او انرا به منعم بر نیست و شد مرده از اسیر شمشیر و از ناز و
 بچند از عشق ز قمان انقضا بود و باز این ترانه از لب مندرج شد نه بجهت دیگر و آنچه ذکر کرد
 گفتند و مر او از اسیر که نه کمالی نماند چون به نظاره آمد مرده کار و لیران نام اول سبکسین
 زلف ایاز یا مکرر است که عاشق ایاز محمود سبکسین ایاز بود خود سبکسین فایده موهب الیصال
 ضرورت نشانی شد که عقوبت هم دم نیز استعمال کرده از شیخ شیراز است که درم از روی عملهای از شست
 بفضل شمشیر آدم در بهشت به میرزا غالب ایاز و حقاقت قاطع بران نوشته که بار شیخ تراجم
 اقا و در چو گویند خفاقت روی داده بود که به سحر و رتبه حرکت لفظه ای که اند و نظریه ای شتر کند
 شمشیر کتار و اندر سحر از خود کرد دم عملهای ترشت بود که در جمیع ما و بر شست به مکرر در تطبیح
 یکدیگر من از جانب شیخ سوگندی نورم که شیخ نه آینه آن نگاشته است که کاتب پیدا شده است
 و بهار رده داشته است گویم که چون میرزا با حقیقت بنده تعبیر داشته شد هر چه دانش خواست
 نگاشت نسیم مبلو به بر تمام کس و در شستند نسیم ایاز ایچا است که ایاز آورده و در بهشت و در اصل
 کرده چشم انصاف دیدنی است که اعتراف بر کتب و بهار نیست که بهر حال شیخ قلم خود است
 که چرا آن نگاشت و این روان داشت گوی اگر بچین صلاح بود و این جمله کلام اساتذ در
 سند از نواخته بسوز نوشته که غفور کت قاجار کلام سعدی دیگر بنامه و اعتبار را شاید حکیم ناصر
 در خانه و شالی نامه گوید که اگر موی بود روی شوقین بود دیده بود کاره و نوکن قایم خانه
 از دور اصل انصاف و بهار در بطان ضرورت و دیگر آن هم نوشته اند مکرر بفرموده و سحر
 را که نام و در ایستن تلخ بسکون به انصاف کرده اند اما حق آنست که بسکون با هم قاعده با از است

چون آنجا بروند لعل قاصد کسریین آید و در آن کسریین در مکتوب عالی به آنرا اشارت کرده اند
و کتب قاصده بقاعده عربیه یابی آخر کلمه ریاضی که است کما یقولون فی کتابه فی بیان بود
و او و باقی کتبش فصحیح یا بد چون دلی و دلیوی از می بینی - جانشین فرزند است و باقی کتبش
یا از انداز است و اجنب است استقامت آن پس در هر یک از این کتب کتبش کما یقولون فی کتبش
درست باشد نسوس که کتبش را به خط خلیل این کتب در دسترس است و به خط خلیل این کتب
بدل کند آری قاصد بیان کما یقولون فی کتابه در هر یک از این کتب کتبش کما یقولون فی کتبش
فاندره در لجه ایرانیان حال همه او دلی مجتوبین بود معرفت ویانی معروف است سینه چون از ویش
مجتوبین وجودی ندارد و اینجا است که در کلام ایشان هزار جا قافیه کور با نور و ویر یا تیر دیده بانی با کلمه
بچنین اختلافات رد و نرد و اسپین چیزی نیست تا عیبا چه رسد آری در لجه معتدین بعضی الفاظ برود
یای مجتوبین بود از جهت بچنین اختلافات رد و نرد از عیوب شمرند مولانا جامی هم اجتماع معروف
و مجبول را عیبه نوشته و عیبا در خنده زندگه مولوی خودش از کتاب آن کرده و راست است من
تنها خواهم این خوبان شهر آشوب بگویم در شهر آنکه خوانان نیست روی خوب بی غیر از نیکه چون
در عصر جامی کلمه آشوب در لجه خراسانیان از و مجبول خواند معروف است تیسیر یافته بود مولوی در کتبش
آن با خوب مضائقه پیدا است کوتاهی سخن هر چند این افاده خلافت اکثر عروضا نیست اما کسانیکه
سیر کلام متاخرین کرده اند نیک میدانند که ایشان در اجتماع معروف و مجبول با که ندارند پس در نظم
فارسی بی روی پارسیان حال کردنی است نه تقلید عروضا نیان قاصد چه تفسیر محکم بنده و امثال آنرا
که بجای من باشد جاما اهل زبان بصیغه متکلم استعمال کرده اند شیخ حوزین نوشته که فقیر و صغیرین که در
خدمت والد به نامشان رسیدم سعادت طاق است آن کم عالی مقدار در یافتیم و هم او در کسریه که این
را فقیر در نیافتیم و هم او طرازی پیره که فقیر و سوسنویت او را در خدمت والد علایی طالب تراویده ام
و آنانکه معرفت زبان ندارند فقیر میگویم را غلط آنکارند و این سخن دیگر هست که بصیغه قاصد هم
صورت جواز دارد چنانچه خیرین خودش نوشته فقیر در کودکی روزی او را دیدم که وارد مجلس
والد مرحوم گردید قاصدی راست سه ده سال شیخ مه آید و در کودکی بنده بفارس پاشنوده در علاج
تجیح نادان را قاصده در حال اهل و لام بر کلمات می هر چند در کلام بعضی استاده واقفند
چون در لجه شیرین و پلنگ بکل و ننگ لجه و انویده اما جائی که شایسته مطابقت نباشد
اجتناب دانند قاصده در لجه سی هم الفاظ ساکن الاخر باشد که مضاف و موصوف که بحالت

در حکم مضافات الیه بر مضافات و صفات بر موصوف هر دو یکسر آید و نیز تبدیل منته و در بعضی مواقع
 سوره الاحرامه جامی در سلسله الذهب و تعریف نواجذ لفتنند علیه الرحمة گوید که خواسته
 شبنم نیک گشای بختش غیر از دل مرید روی فائده در بعضی رسا که بنظر نامه نگار در گذشت
 نشانزده صحیح بے نون است چه زیادت نون و چه ندارد گویم که اگر خلاف قاعده باشد
 پیش آمد و بجهت کتابت اهل زبان مع النون باشد و اگر برفن تابع هم حساب نون کرده اند
 مده داد محدود که عبارت است از او یکم بخواندن در نیاید و آنرا او او شام نیز خوانند اما قبلتر
 بی سحر مفتوحه میشود به پنجگه بومی از ضمه داشته باشد و آنکه با قبلش ضمه باشد یا کسر شاد است و کمتر
 در توانی این خارات مفتوح آید نه مضموم خود نظامی گنجوی در شیرین خسرو گوید که من در فرخ خود
 بوی بد را از بهشت دیگران کن خوی خود را از سعدی شیرازی گوید و فابا ایچکس کرد دست گیتی بیک
 تا بر قرار خود بماند چو میدانی که جاویدان غالی در داداری که رسم بد بماند امیر خسرو راست است
 بیگونه بد بود خود را بگذارد مدام و دور را مولانا جامی در سیلی همچون فرماید زمان گنج کرم
 را خود یافت بیکر یکد و مراد خواست صدیافت بفضی گوید پس گفت برادران خود را آن
 عده در خان شمع قدر را خورد بدر چای گوید و دوش آن زمان که خسرو زین قبایع خور بود
 یکشیده خلعت عیاسیان بر سر عارفی هر وی در تنوی گوی و چون گان گوید صد بار بود
 ن مهر و خور و از شکندند بر زمین سر بر خورد نظامی گوید چو بر خون شد آن طشت رنگی
 که در بخوردش چو آب و آب نورد با امیر خسرو در قرآن السجدین گوید هر که در آن ملک
 ب خورد بگشته دل از آب خراسانش سرود خوش سعدی گوید غریب آدم در سواد
 ش بزدل از در فراغ سر از عیش خوش با امیر خسرو گوید بے نمک است این فلک گاسه
 ش بزدل نمک و چه کنی کاسه خوش بولوی جامی گوید کنیزان زلیخا حرم و خوش بیکر است
 در دیو پیران آن پیری و ش بولوی جامی گوید که ز بحر شد مشوش بوز باغ و بهار کی
 و خوش با مولانا دشتی در شیرین فراد گوید بساط دشت چون دشت ارم خوش بگذر بای
 و ش و نیای دلکش خوی سعدی شیرازی گوید بے همیگفت و بر تهره افکنده خوی بیکر است
 بن در ز دامن مار نے فائده بیکم فارسی منادای کخلص با نظار آری حرف ندا خوب نیست
 کخلص منادای عظماء و اعظم با نظار اعلی ندیده باشی اگر کمتر و اینگونه گوید که در کلام فارسیان کخلص
 بر ادبی حرف ندا اصلا نمانده اعتبار را شاید قصی گوید ای قصی خانه بے مستغرق ز یاد آنجا بند

هست باین سخن بر روی خانه میاید نوشتید کلمه گوید سه امید بود ساری که گفت است ای ستم
 زان لب که منتقل ز جواب سلام بود کمال خجسته گوید سه در لطف طبع سعدی شیرازی ای کمال
 باور میکنند که گوید خجسته فائده انشاء الله و عنقریب جلد و مثال آنرا در عبارت غریبه مفصل نویسد و
 پاری متصان بجهت آنکه بحیان این کلمات را بمنزل یک کلمه نگارند و کلمات را بجا آورند و باین فائده الف متون
 برای هم و امثال اسحاق و امثال آن به خط عربی واجب حذف بود اما فارسیان ثابت بهم دارند که در
 که بوحی الف مثال نوشتن صورت جواز ندارد و در کلمه رهن مختلف الاقوال اند فائده مورد غنیمت که در تاریخ از و اب
 اقتران شمس و امثال آن گویند هر چند مراد از آن اجتناب از حلقه القدر دارند لکن غایب اند کاکت نیست چه
 علم بجم ثابت شده که اقتران هر ماه محسب باشد فائده بهره نبردن بعضی تحقیقین حمل بودی ندارد پس انشاء الله
 بهره گرفتن صواب است لکن حق آنست که بهره بجای الف است عددش که یک باشد گرفتنی است فائده در
 تاریخی که در آن تعبیه داخلی خارجی نباشد از ایراد کلمه بعد آه و از دومی حساب بی تردید و امثال آن همچون
 بی تردید هر سال در مجلس خامه من داس در دو علم نوشت سه بر سه سال تاریخش بعد آه و در علم گفت که
 و او را در بغا شد ز رو حساب تاریخش و دانش آموزش شد سوی جنت با اجتناب دارند چه او
 تردید تعبیه خارجی و از بعد آه و زاری حساب تعبیه داخلی پیدا میشود افسوس که اکثری خیال این نکته
 نکنند و مورد ظلم و انایان شوند و از غرائب نیک بعضی جلد عصر از سر الهام و سر بجهت بهره که تعبیه گفت
 درست ندارد و برین تاریخ فائق سه سال تاریخ تولد گفت عقل از هر وقت که بر خود دارد و در
 سه این واقعه در اردی زاده می غالب تاریخ رقم کرده که نواب در ربع و در نایب که برین پنج تعبیه جا
 است گویم که تعریف تعبیه چنانکه در باب حمل کرده اند برین تواریخ صد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
 مقدم همچنین تعبیه آورده اند در گاه قلیخان ترکمانی در گاه تخلص تاریخ تولد خود و تاریخ لیسالی که بر او یکصد و بیست
 دو مجری خودش گوید سه شد سال و لاد تم زده الهام بود در گاه قلی زخانان و اولاد و سرخوش در تذکره خوا
 این تاریخ قریباً پور که شاه عالمگیر نمود بنام محمد علی علم آورده مع زدوی فضل بجای پور شد فتح فائده تا
 اطلاع صورت با باشد تحقیق آنرا از حرف اول انکار نند و در اخذ اعداد با پندارند و از بیجا است که صاحب
 مقامات حریری در خطبه مقامه بیست و هشتم که بصنعت غیر متوقا است جانانای بدوره آورده چنانچه
 از فقره های دوست الصحة کامله والسلامة حاصله در خزینة الاشعار و مرآة الغیب سلسله سلاطین سلطنت
 نه نای تو قالی پنج گرفتند چهار صد اما آنکه ازین قاعده خبری نداشتند و مخطوطه او آوند که در
 الساج عدد و غلط و در ثمره الفوائد تاسی خط محسوب کرده که در قد قامت الصلوة اعداد

طریقہ ہمیشہ بحسب حال خواص این ست تا بعام چہ رسد مع چو کفر از کعبہ بر خیزد
 یا مانده مسلمانان اللہم احفظنا عن الخطار والاعلاط وادبنا بسبیل الصواب و مستقیم العراط و اخر
 دعوتیان ان الحمد لله رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی فاتح الانبیاء و المرسلین فقط

گولیاں

گولیاں گولیاں
 گولیاں گولیاں
 گولیاں گولیاں
 گولیاں گولیاں

تلاش نہ رہی

جاری ایجاد کردہ آٹنک نگرہ گولیوں کا نام شاید آپ نے نہ سنا ہوگا۔ گولیاں عجیب
 غریب صفات سے بہرہی ہیں بڑے بڑے نامی گرامی ڈاکٹروں ویدوں اور حکیموں نے
 انکا تجربہ کر کے اسکی تعریف میں بہکو خطوط لکھے ہیں ہزاروں سدیں اور سائیکسٹ
 اسکے موجود ہیں سینکڑوں فرمائشیں ان گولیوں کی نہ صرف ہندوستان بلکہ غیر ملکوں
 سے متواتر جائے شفاخانہ میں پہنچی رہتی ہیں عصبی کمزوری کو جڑ سے کھودتی ہے۔ مایوسوں کو
 سرپا امید بنانا مادہ تولید کے تمام نقصانات کو دور کرنا ذہن میں جودت اور تیزی پیدا کرنا
 اطفال کو قوت دینا جسم کو تندرست تو انابنا مردہ دلوں میں تازی روح پھونکنا اس کا
 ادنیٰ کرشمہ ہے۔ مردہوں یا عورتوں اور نئے ہر قسم کے ضعف دور کر کے عالم جوانی دکھانے
 میں یہ گولیاں اکیسے کام کرتی ہیں اگر انہیں تندرست بھی کھائے تو ہیشمار فائدے اپنے
 جسم میں پاسے جن لوگوں نے انہیں استعمال کیا ہے ان سے دریافت کر کے انبا اطمینان
 کر لیجئے یا تو ایک بار تجربہ کر لیجئے قیمت فی بکس جس میں ۲۰ گولیاں ہوتی ہیں صرف علاوہ محصول
 ڈاک ہے۔ اگر مزید اطمینان کی ضرورت ہو تو ہماری کتاب کام شاستر مفت منگالیجی
 جو اردو انگریزی ناگری گجراتی مرہٹی بنگالی و خبہ زبانوں میں ۱۰۰ صفحہ پر چھپی ہوئی
 موجود ہیں اور ہم محصول ڈاک اپنے پاس سے نکال کر آپ کے پاس بھیج دینگے اب
 تک چھ لاکھ سے زیادہ کاپیاں ہم مفت تقسیم کر چکے ہیں۔ اس کتاب کے دیکھنے سے
 آپ کو بہت سی مزید مفید معلومات حاصل ہوں گی۔

منی شاکر گوندجی - آٹنک نگرہ فارسی شہر
 جام نگر ملک کا تمباوار

تخلیج ۲۲۶۱۸ لکھنؤ رسالہ اردوی معنی علی گڑھ قیمت ساہ
 چھاپائی لکھنؤ کاغذ دہلی

یہ نیا ہیچ اور ہیچ لکھنؤ کا مشہور اور قابل دید رسالہ جس میں منجملہ دیگر قیمت پر
 مضامین دلچسپ پر جیسے شہر میں نیر عنوان تذکرہ شعرا اور زبان کے مستند اساتذہ کے
 کلام پر لگاگ تنقید و رمیان میں انتخاب بیاض اور آ میں موجودہ شعرائے ہند کی بہترین منتخب
 ہوتی ہیں اور بی قیمت سے لارپ اردو کا اور کوئی رسالہ اردو سے معنی کا مقابلہ نہیں کر سکتا

کاغذ سفید لکھنؤ ۲۲۶۱۸ دیوان غالب مع شرح از حسرت مومانی حجم ۱۲
 اس کتاب کی خوبی کا سبب سے بڑا ثبوت یہ ہے کہ اس کے نو ادیشن چھپ کر فروخت ہو چکے ہیں
 ادیشن چھاپا گیا ہے۔ ابتدا میں غالب کے حالات اور اسکے کلام پر تنقید موجود ہے۔

کتوبات امیر علیہائی معروف پہ خطوط منشی امیر احمد
 مع تصویر رسالہ عمری امیر موانہ داغ و امیر حضرت مائتہ
 بر قند پارسی علی گڑھ۔ اس مجموعے کی مولفائے شیلی حالی
 علیہ سید رضا چٹا طہانی شاد علیہ ایم اے علیہ
 مولفائی دیگر بے بہت کچھ تعریف کی ہے کتاب کے آچوں
 ان لوگوں کی تقریباتیں بجائے خود قابل دید ہیں کاغذ سفید
 و نیز لکھنؤ چھاپائی پسندیدہ حجم ۱۲۲ سے قیمت علاوہ
 ٹھاک

ارووی معنی جلد و کم و یا زو کم
 یعنی اکتوبر ۱۹۱۸ء سے دسمبر ۱۹۱۸ء تک ہر چوں کا نیا
 دلچسپ اور قابل دید مجموعہ قیمت مع محصول ڈاک ۱۲

اردوی معنی جلد و او از ہم از جنوری تا دسمبر ۱۹۱۸ء مع محصول
 دیوان معنی مرتبہ حسرت مومانی مع محصول ڈاک ۸
 دیوان تقایم چاندپوری ۱۲
 انوار العیون فی اسرار المکتون یعنی عنوانات و احادیث
 حضرت محمد امجد چاندپوری ۱۲
 رسالہ تخلیج اللغات از مولوی آل من مرحوم مع حالات و مضمت
 رسالہ تخلیج اللغات از مولوی آل من مرحوم مع حالات و مضمت

المشتر سید فضل حسن حسرت مومانی بی سے اڈیٹر اردوی معنی علی

قیمت ساہ
 ٹھاک
 صحت معلوم
 معنی اردوی معنی
 بہترین مضامین
 ساتھ لکھا جا سکتا ہے
 دیوان شفیق مع تذکرہ شفیقہ
 دیوان میر سوز مع مقدمہ حسرت مومانی
 دیوان میر حسن مع مقدمہ حسرت مومانی
 دیوان اشرف شاگرد ولیم
 دیوان حسرت استاد جرات مع مقدمہ حسرت
 رسالہ اصلاح مع اصلاح و از احادیث و اخلاط و اشرفی